

امنیت رژیم و منطق اتحادها در خاورمیانه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۰

ولی گل محمدی*

چکیده

این مقاله به دنبال فهم نظام مند منطق اتحادهای ناپایدار در خاورمیانه پس از انقلاب‌های عربی است. دولت‌های خاورمیانه بر چه اساسی وارد اتحاد با یکدیگر می‌شوند و رفتار ائتلاف‌سازی سیال آنها تحت تأثیر چه متغیرهایی است؟ برخلاف رویکردهای جریان اصلی در تبیین ماهیت اتحادها، متغیرهایی همچون موازنه قدرت، آنارشی، هویت و تهدیدات خارجی به تنهایی قادر به فهم سازوکارها و پیچیدگی‌های تجربی رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه نیستند. مقاله حاضر با بهره‌گیری از نظریه‌های اتحاد در روابط بین‌الملل، چارچوب تلفیقی «امنیت رژیم» را به عنوان رویکرد آلترناتیوی در فهم ریشه‌های اتحاد در خاورمیانه پیشنهاد می‌کند. به رغم تحول در محیط بین‌المللی و منطقه‌ای، منافع اصلی برای هر کدام از دولت‌های خاورمیانه هنوز تأمین بقا و امنیت رژیم سیاسی آنهاست. در واقع، گزینه‌های روابط خارجی و اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه مبتنی بر کنش پویای آنها به منظور حفظ امنیت رژیم حاکم در مقابل تهدیدات بالقوه داخلی و خارجی است. در چنین شرایطی، اتحادها به عنوان ائتلاف‌های فراملی میان متحدان بالقوه برای تأمین بقای رژیم‌های سیاسی فرمول‌بندی می‌شود. در راستای آزمون ایده اصلی مقاله، به بررسی موردی ائتلاف‌های منطقه‌ای خاورمیانه پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: اتحاد، خاورمیانه، انقلاب‌های عربی، موازنه قدرت، امنیت رژیم.

مقدمه

تحول در محیط راهبردی خاورمیانه بعد از انقلاب‌های عربی منجر به تغییر در منطق اتحادها و ناپایداری ائتلاف‌های منطقه‌ای شده است. هرچند پویایی‌های ناظر بر بازتوزیع قدرت منطقه‌ای در محیط آنارشیک و نفوذپذیر خاورمیانه هنوز نقش اساسی در شکل‌دهی به منطق اتحاد‌های منطقه‌ای بازی می‌کند، اما چند تحول عمده وجود دارد که لزوم بازنگری در رویکردهای سنتی به اتحادها در خاورمیانه را ضروری می‌کند: نخست، برخلاف اتحاد‌های سنتی که بر اساس معاهدات امنیتی و دفاعی میان متحدان مشخص می‌شد، سیاست در حال تغییر منطقه‌ای بیشتر ناظر بر الگوهای غیررسمی و سیال از ائتلاف‌سازی است. دوم، بازیگران غیردولتی مانند حزب‌الله، نیروهای کردی، جریان‌های تکفیری و گروه‌های شبه‌نظامی با به چالش کشیدن کارکرد سنتی دولت‌ها، امنیت و حتی اتحادها، نقش مهمی در سیاست منطقه‌ای بازی می‌کنند. سوم، تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و کاهش تعهدات راهبردی این کشور به تعیین قواعد بازی در منطقه موجب گشایش فضای کنش‌گری قدرت‌های منطقه‌ای برای شکل‌دهی به نظم خاورمیانه پساآمریکایی شده است. در نهایت، تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل، خاورمیانه را وارد متن جدیدی از رقابت میان قدرت‌های بزرگ کرده که در آن افول نسبی هژمونی آمریکا، فضای کنش‌گری قدرت‌های شرقی از جمله روسیه و چین را فراهم کرده است که هر کدام بر اساس منافع راهبردی خود به توسعه روابط با دولت‌های منطقه‌ای اقدام می‌کنند.

در نگاه کلان، ارتباط معناداری بین تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل و پویایی‌های اتحادها در ژئوپلیتیک متغیر خاورمیانه وجود دارد. بعد از جنگ سرد، شرایط ساختار نظام تک‌قطبی و قدرت بلامنازعه آمریکا به رفتار اتحاد‌سازی متحدان و دشمنان آن در منطقه شکل می‌داد. در سال‌های اخیر، با افول هژمونی ایالات متحده یا حداقل کاهش تمایلات راهبردی آن به نظم‌سازی در خاورمیانه، چنین کارکردی تضعیف شده و در عین حال، هیچ قدرت رقیبی جایگزین آن نشده است. هرچند از نظر قدرت مادی نمی‌توان به راحتی از افول سلطه آمریکایی در نظام بین‌الملل سخن راند، به‌ویژه در خاورمیانه که بیشترین پایگاه‌های نظامی و متحدین منطقه‌ای را در اختیار دارد، اما نتایج عملکرد آن نشان می‌دهد که آرایش قدرت و معادلات

منطقه‌ای، دیگر از واشنگتن هدایت نمی‌شود. در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد ژئوپلیتیک خاورمیانه در حال گذار از نظم آمریکایی پساجنگ سرد به بی‌نظمی پس‌آمریکایی است (Valbjørn, 2019; Darwich, 2018)؛ وضعیتی که نه تنها قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران، عربستان سعودی و ترکیه، بلکه قدرت‌های بزرگ شرقی همچون روسیه و چین را به نقش‌آفرینی فعال در وضعیت در حال تغییر منطقه‌ای ترغیب می‌کند.

در چنین بستری، قدرت‌های منطقه‌ای موقعیت ویژه‌ای در شکل‌دهی به نظم در حال تغییر خاورمیانه پیدا کرده‌اند. در عین حال، محدودیت در قدرت ساختاری و فقدان ظرفیت‌های اعمال نظم هژمونیک از سوی هر یک از بازیگران منطقه‌ای، آنها را به سمت یارگیری و ایجاد اتحادهای منطقه‌ای به منظور گسترش نفوذ و شکل‌دهی به مسیر معادلات خاورمیانه سوق داده است. در دوره بعد از ۲۰۱۱، در حالی که مراکز سنتی قدرت در خاورمیانه‌ی عربی مانند مصر، سوریه و عراق به کانون مناقشات منطقه‌ای تبدیل شده‌اند، سیاست منطقه‌ای در بسیاری از موارد متأثر از کنش‌گری قدرت‌های غیرعربی، ایران، ترکیه، اسرائیل و تنها قدرت عربی همتراز یعنی عربستان سعودی بوده است. در این میان، در حالی که عربستان سعودی و اسرائیل به دنبال حفظ وضع موجود بوده‌اند، ایران و ترکیه با تلقی از نقش ملی خود به عنوان قدرت‌های ضد هژمونیک، منابع قدرت خود را در راستای تضعیف سلسله‌مراتب و نظم غرب‌محور بسیج کرده‌اند (Kamrava, 2018: 4-7).

در سطحی میانی، قدرت‌های کوچک و دولت‌های ضعیف وجود دارند که بر اساس انگیزه‌های امنیتی، پیوندهای هویتی یا رویکردهای عمل‌گرایانه به سمت اتحاد با قدرت‌های منطقه‌ای متمایل شده‌اند. گروهی از این بازیگران، تأمین منافع راهبردی خود را در اتباط با حفظ وضع وجود منطقه‌ای می‌بینند و بنابراین، دنباله‌رو ابتکارات قدرت‌های غربی و متحدان اصلی آنها در منطقه هستند. امارات متحده عربی، بحرین، مصر و اردن بر اساس پیوندهای ایدئولوژیک و دغدغه‌های امنیتی مشترک به‌ویژه نفوذ فزاینده محور مقاومت و ماجراجویی‌های نیروهای اخوان المسلمین به محور عربستان سعودی و اسرائیل نزدیک شده‌اند که از سوی متحدان غربی حمایت می‌شوند. گروهی دیگر نیز نه به دلیل انگیزه‌های هویتی، بلکه بر اساس ملاحظات استراتژیک، به اتحادی نزدیک یا دور می‌شوند؛ این گروه از دولت‌ها که رفتاری

منعطف و عمل‌گرا دارند، شامل الجزایر، عمان، مراکش، قطر، و تونس می‌شود. قطر از نمونه‌های بارز تداخل منافع راهبردی و هویتی در اتحادسازی است. در حالی که به خاطر ملاحظات استراتژیک و امنیتی به ایران و قدرت‌های غربی نزدیک می‌شود، تحت تأثیر انگیزه‌های ایدئولوژیک با نیروهای اخوان‌المسلمین به‌ویژه ترکیه وارد اتحاد راهبردی می‌شود و از محور سلفی به رهبری عربستان سعودی-امارات و بحرین دور می‌شود که نمونه آن را در بحران محاصره قطر شاهد هستیم.

در سطحی نازل‌تر، گروهی دیگر از بازیگران منطقه‌ای وجود دارند که به دلیل ضعف و شکنندگی دولت مرکزی و بحران‌های داخلی، ناتوان از تأثیرگذاری بر معادلات خاورمیانه هستند و بنابراین، به منظور تأمین بقا ناگزیر به سمت اتحادسازی با قدرت‌های منطقه‌ای و بازیگران غیردولتی متمایل شده‌اند. این گروه از دولت‌ها که شامل عراق، یمن، سوریه، لیبی و لبنان می‌شود، خود به زمین بازی رقابت و مناقشه میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شده‌اند. مداخله قدرت‌های خارجی در معادلات داخلی دولت‌های شکننده به صورت مستقیم یا از طریق نیروهای نیابتی، هرچه بیشتر به ناکارآمدی دولت‌های مرکزی در تأمین نظم و امنیت داخلی منجر شده است؛ که طبیعتاً به بخشی از بی‌نظمی در ژئوپلیتیک آشوبناک خاورمیانه شکل می‌دهد.

هریک از قدرت‌های منطقه‌ای بر اساس ترجیحات راهبردی خود وارد اتحاد با قدرت‌های میانی و دولت‌های ضعیف منطقه می‌شوند؛ که بخشی از اولویت‌های آنها نیز متأثر از سطح کنش‌گری و ترجیحات قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. بر اساس اولویت‌های راهبردی آمریکا، عربستان سعودی و اسرائیل به عنوان حافظان وضع موجود اقدام به اتحادی فراگیر علیه نفوذ منطقه‌ای ایران در شامات، عراق و یمن کرده‌اند. عربستان سعودی در ائتلافی با امارات، مصر و بحرین به دنبال حفظ قطر-حتی به بهای تغییر رژیم- در مدار اتحاد خود هستند. ترکیه و قطر به همراه حماس و سایر نیروهای اخوانی منطقه به‌منظور غالب کردن ترتیبات راهبردی خود در خاورمیانه عربی به‌ویژه در معادلات داخلی سوریه، مصر، لیبی و خلیج فارس متحد شده‌اند. در عین حال، تهدیدات ناشی از برآمدن استراتژیک کردهای سوریه به ماهیت رفتار اتحادسازی امنیتی ترکیه در روابط با دولت‌های همسایه و متحدان غربی شکل می‌دهد. روسیه، ایران و

حزب‌الله به منظور حفظ دولت بشار اسد و تغییر موازنه قدرت در شرق مدیترانه وارد اتحاد با سوریه شده‌اند. ایران در اتحادی فراگیر با نیروهای جبهه مقاومت در راستای به‌چالش کشیدن نظم آمریکایی در منطقه، تأمین امنیت هم‌پیمانان خود در سوریه، عراق، لبنان و یمن و بیشینه‌سازی نفوذ ژئوپلیتیکی در رقابت با سایر قدرت‌های منطقه‌ای تلاش می‌کند.

تحولات بحران سوریه، نمونه بارز وضعیت پیچیده شکل‌گیری اتحادهای رقیب میان قدرت‌های فرامنطقه‌ای، کنش‌گران منطقه‌ای و بازیگران غیردولتی است. در این میان، نوع نگاه اتحادهای منطقه‌ای به مسئله فلسطین به‌عنوان مهم‌ترین متغیر سنتی اتحادها در جهان اسلام مناقشه‌انگیز و بر اساس اهداف منطقه‌ای متناقض اتحادهاست. مسئله فلسطین و در نگاهی کلان‌تر، مناقشه اعراب-اسرائیل از نظر سنتی نقش اساسی در تنظیم اتحادهای منطقه‌ای خاورمیانه بازی می‌کرد. بعد از ۲۰۱۱ با تعمیق بحران‌های منطقه‌ای به‌ویژه جنگ‌ها و مناقشات داخلی در جهان عرب، مسئله فلسطین و تقابل با سیاست‌های تخاصمی اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی از اولویت‌های راهبردی بسیاری از دولت‌های اسلامی خارج شده و در مقابل، شاهد اتحادی غیررسمی بین دولت‌های عربی و اسرائیل علیه ایران و متحدان آن هستیم که بخشی از این روند متأثر از دستورکارهای خاورمیانه‌ای واشنگتن و بروکسل به منظور تضعیف نفوذ منطقه‌ای ایران است. به نظر می‌رسد دلیل اصلی مرکزیت‌زدایی از مسئله فلسطین، حجم و عمق بحران‌ها در سراسر خاورمیانه است. از سوی دیگر، در حالی که قدرت‌یابی جریان‌های تکفیری به‌ویژه داعش از عمده‌ترین تهدیدات امنیتی مشترک میان بازیگران مختلف منطقه‌ای بوده، اما سیاست‌ها و اولویت‌های متعارض منطقه‌ای مانع از اتخاذ اقدامات مشترک از سوی اتحادهای رقیب خاورمیانه شده است.

در چنین وضعیتی از خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ که بی‌ثباتی و فقدان نظم منطقه‌ای از مهم‌ترین مشخصه‌های آن است، دولت‌های منطقه تحت تأثیر سیالیت تحولات و عدم قطعیت‌های تهدیدزا با این معما مواجه شدند که فوری‌ترین و اصلی‌ترین تهدیدات علیه آنها کدامند تا بر اساس آن اقدام به تنظیم یا تغییر در رفتار اتحادسازی خود کنند. مقاله حاضر به دنبال فهم نظام‌مند منطق اتحادها در خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ است. دولت‌های خاورمیانه بر چه اساسی وارد اتحاد با یکدیگر می‌شوند و گزینه‌های اتحادسازی آنها تحت تأثیر چه متغیرها و

انگیزه‌هایی است؟ چگونه می‌توان سیالیت و بی‌ثباتی ائتلاف‌های منطقه‌ای در خاورمیانه را تبیین کرد؟ برخلاف رویکردهای جریان اصلی در تبیین ماهیت اتحادها در خاورمیانه، متغیرهایی همچون موازنه قدرت، آنارشی و تهدیدات خارجی به‌تنهایی قادر به فهم پویایی‌ها و پیچیدگی‌های رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه و واقعیت‌های میدانی در حال تغییر سیاست منطقه‌ای نیستند. از سوی دیگر، هرچند دیدگاه‌های جایگزین مانند موازنه فراگیر^۱، احاله مسئولیت^۲ و دغدغه‌های سازه‌انگاران در شکل‌دهی به ماهیت اتحادهای دولت‌های خاورمیانه، چشم‌انداز نظری ما را در فهم منطق اتحادهای سیال منطقه‌ای فراخ‌تر می‌کند، اما رویکرد جامع و نظام‌مندی را پیش‌روی‌مان نمی‌گذارند.

برای نمونه، اینکه ماهیت اتحادهای خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ را بر اساس برخوردهای ایدئولوژیک شیعی-سنی و منازعات فرقه‌ای ایران و عربستان سعودی تبیین کنیم، ساده‌انگارانه است. بر اساس منطق موازنه قدرت نیز منطقه باید شاهد ظهور اتحاد فراگیر ترکیه-عربستان سعودی-اسرائیل برای مقابله با تهدید مشترکی به نام نفوذ منطقه‌ای ایران می‌شد؛ که هرگز محقق نشد. همچنین، برخلاف پیش‌بینی‌های موازنه تهدید، دولت‌های منطقه هرگز علیه داعش به عنوان تهدید امنیتی مشترک وارد اتحاد فراگیر با یکدیگر نشدند. در چنین شرایطی، به‌منظور فهم نظام‌مند این پیچیدگی‌ها و لایه‌های زیرین رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه نیازمند چارچوب تلفیقی از نظریه‌های روابط بین‌الملل هستیم که متغیرها و سطوح تحلیل مختلف را در قالب ایده یا مفهومی تلفیقی فرمول‌بندی کند. بر این اساس، این مقاله مسئله «امنیت رژیم»^۳ را به عنوان اصلی‌ترین پیشران رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ می‌داند و بر این اساس، چارچوب «امنیت رژیم» را برای شناخت اتحادسازی در منطقه پیشنهاد می‌کند. در واقع، بعد از تحولات انقلابی ۲۰۱۱ منطق اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه مبتنی بر کنش پویای آنها به‌منظور تأمین امنیت رژیم سیاسی در مقابل تهدیدات بالقوه داخلی و خارجی بوده است.

1. Omni-balancing
2. Buck-passing
3. Regime Security

الف. ماهیت اتحادها؛ نگاهی به پیشینه نظری

از منظر برخی رویکردهای نوواقع‌گرا، توزیع قدرت و آنارشی به عنوان پیشران‌های اصلی روابط بین‌الملل به‌تنهایی قادر به تبیین پویایی‌های در حال تغییر اتحادها در سیاست منطقه‌ای خاورمیانه نیستند. برخلاف نظریه موازنه قدرت والتز، از نگاه استفان والت، رفتار اتحادسازی دولت‌ها صرفاً واکنشی به تغییر در موازنه قدرت نیست، بلکه تحت تأثیر ادراک از تهدیدهای مشترک و لزوم ایجاد موازنه تهدید در مقابل توانمندی‌ها و نیات تهاجمی رقباست (Walt, 1987). از نظر مرشایمر، اتحادها، واکنشی تقابلی‌گرایانه به رفتار تهاجمی دولت‌های دیگر به‌منظور پیشینه‌سازی قدرت و دفع تهدید است (Mersheimer, 2001). در چنین شرایطی، دولت‌ها نیازمند انتخاب بین «دنباله‌روی»^۱ یا «موازنه‌سازی»^۲ علیه آن هستند. استدلال اصلی والت بر این فرضیه استوار است که آنارشی بین‌المللی، دولت‌های خاورمیانه را مقید کرده تا به‌منظور حفظ امنیت همواره به‌دنبال موازنه‌سازی در برابر یکدیگر باشند. شاید یکی از ویژگی‌های برجسته نظریه والت، در نظر گرفتن فهم متفاوت دولت‌های منطقه از امنیت و تهدید در فرآیند اتحادسازی باشد.

والت معتقد است که در زمان جنگ سرد، رهبران خاورمیانه برخلاف متحدان غربی‌شان نگران تهدیدهای ناشی از گسترش کمونیسم نبودند، بلکه تهدید رژیم صهیونیستی و برداشت تهدید از یکدیگر بیش از تهدید شوروی به رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه شکل می‌داد (Walt, 1987: 3). اساساً آنچه در اندیشه جنگ سرد درباره امنیت منطقه‌ای خاورمیانه مغفول مانده بود، فهم بازیگران منطقه‌ای از امنیت بود؛ اینکه چه چیزی را تهدید تلقی می‌کردند، دغدغه امنیتی آنها چه بود و بر اساس چه انگیزه‌ای اقدام به اتحادسازی می‌کردند. دیدگاه‌های جایگزین دیگری وجود دارند که منطق اتحادسازی را فراتر از ضرورت انتخاب بین موازنه‌سازی و دنباله‌روی تبیین می‌کنند که شامل «موازنه فراگیر» و «احاله مسئولیت» می‌شود. استیون دیوید، با بررسی روابط بین دولت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های بین‌المللی معتقد است که منطق اتحادسازی کشورهای جهان سوم (شامل دولت‌های خاورمیانه) به همان میزان که متأثر

1. Bandwagoning
2. Balancing

از شرایط ساختاری و موازنه‌سازی در برابر تهدیدهای خارجی است، به همان اندازه واکنشی به تهدیدات داخلی علیه امنیت نظام سیاسی آنهاست. در این چارچوب، دولت‌های ضعیف‌تر به منظور تأمین بقای رژیم سیاسی خود و مقابله با تهدیدات داخلی اقدام به موازنه فراگیر با قدرت‌های خارجی می‌کنند. در چنین بستری، امنیت دولت به معنای امنیت رژیم سیاسی مستقر در نظر گرفته می‌شود (David, 1991).

در صورت بحران مشروعیت، رهبران خاورمیانه در عرصه سیاست خارجی، رفتاری را در پیش می‌گیرند که در خدمت تحکیم قدرت داخلی و تأمین بقای نظام سیاسی آنها باشد؛ حتی اگر منافع و امنیت ملی کشور در بلندمدت به مخاطره بیفتد. دولت‌های ضعیف‌تر همچنین به دلیل فقدان قابلیت‌های مادی یا ترس از ورود به یک مناقشه ناخواسته، احتمال دارد که هیچ یک از راهبردهای موازنه‌سازی را در دستورکار خود قرار ندهند و در عین حال، دنباله‌روی هم نکنند. در چنین وضعیتی، آنها به این امید که دولت‌های همسوی قوی‌تر در مقابل تهدیدات مشترک یا اقدامات تهاجمی قدرت‌های نوظهور هزینه موازنه‌سازی را متحمل می‌شوند، از راهبرد احاله مسئولیت تبعیت می‌کنند که نتایج آن نااطمینانی بالایی دارد. با وجود این، اگر این دولت‌ها به این نتیجه برسند که بقای نظام سیاسی آنها در خطر است، حتی تعهدات بیشتری را در اتحاد‌های خود برعهده می‌گیرند (Ryan, 2016:7-8). در رابطه با دلیل عدم پایداری اتحادها در خاورمیانه، اسنایدر با بهره‌گیری از مفروضه‌های واقع‌گرایی «معمای امنیت»^۱ معتقد است که به دلیل فقدان اطلاعات کافی از نیت سایر متحدان، دولت‌ها علاوه بر تهدیدهای بلوک متخاصم، از نیت و رفتار متحدان خود نیز برداشت تهدید دارند و از این رو، وضعیت تنگنای امنیتی در داخل اتحادها مانع از پایداری آنها می‌شود (Snyder, 1997).

هرچند رویکردهای متأثر از مفروضه‌های نواقع‌گرایی به دنبال واردکردن تصورات بازیگران منطقه‌ای در تحلیل الگوی اتحاد‌های خاورمیانه‌ای هستند (Walt, 1987; Schweller, 2004) اما نمی‌توانند تبیین کنند که چگونه برخی از دولت‌های منطقه به دنبال موازنه‌سازی در برابر تهدیدات داخلی هستند و به این ترتیب، با متخاصمان ثانوی متحد می‌شوند تا منابع خود را در برابر متخاصمان اصلی متمرکز کنند. در مقابل، برخی از پژوهشگران با به چالش کشیدن

مفروضه‌های واقع‌گرایی، اقتصاد سیاسی و مناسبات سیاست داخلی را به عنوان متغیرهای اصلی در تنظیم سیاست خارجی و اتحادسازی از سوی کشورهای خاورمیانه در نظر می‌گیرند. میشل بارنت معتقد است که نگرانی‌های سیاست داخلی و مسئله توسعه شاخص‌های اقتصادی بیش از متغیرهای سیاست اعلی مانند توزیع توانمندی‌های نظامی و موازنه قدرت قادر به تبیین رفتار سیاست خارجی و ائتلاف‌سازی دولت‌های خاورمیانه است (Barnett, 1998). آلیسون با مطالعه سیاست اتحادسازی دولت‌های کوچک عربی همچون اردن به این نتیجه رسیده که منطق اتحاد دولت‌های خاورمیانه ریشه در «امنیت بودجه»^۱ و تأمین منابع مالی دولت حاکم دارد که نیازهای اقتصادی آنها را مجبور یا ترغیب به حضور در یک اتحاد منطقه‌ای می‌کند (Allinson, 2016).

سازهانگاران نیز فهم منطق اتحادها در خاورمیانه را منوط به واردکردن نقش ایده‌ها، هویت‌ها و هنجارهای برساخته به‌ویژه در جهان عرب می‌دانند. بارنت با فاصله‌گرفتن از تمرکز مادی رویکردهای نواقع‌گرا بر این باور است که سیاستگذاران عرب به دنبال امنیت از طریق «سیاست بازنمود»^۲ هستند؛ به این معنا که بواسطه تقویت تصویر «پان‌عرب» هم مشروعیت خود را بازتولید و هم الگوی دوستی و دشمنی خود را بر اساس بازنمودهای آن تعیین می‌کنند. بر این اساس، رهبران عرب برای تقویت امنیت‌شان و کنترل سیاست خارجی یکدیگر، به‌جای قدرت نظامی، قدرت نمادین را به‌کار گرفته‌اند و دولت‌هایی که خارج از این بازنمایی پان‌عرب باشند، متخاصم جلوه داده می‌شوند (Barnett, 1998). در این راستا، پینار بیلگین، با طرح پرسش‌هایی انتقادی درباره «معنای امن‌بودن در خاورمیانه» معتقد است که نکته مغفول در رویکردهای حاکم بر اتحاد منطقه‌ای خاورمیانه در نظرنگرفتن برداشت‌های جایگزین درباره امنیت است که در منطقه همزیستی دارند؛ به این معنا که هویت‌ها و خرد متعارف، منافع جمعی را می‌سازند و برخورد منافع غیرمادی، عامل اولیه در شکل‌دهی به اتحادها در خاورمیانه است (Bilgin, 2004; 18).

1. Budget security
2. Representational Politics

واقع‌گرایان نوکلاسیکی همچون رندل شولر نیز با تلفیق رویکردهای مختلف و نقد مفروضه‌های ساختارگرایانه نواقع‌گرایان، مفهوم جدیدی با عنوان «موازنه منافع»^۱ را وارد ادبیات نظری اتحادها می‌کند. از این منظر، دولت‌ها زمانی به ایجاد موازنه اقدام می‌کنند که به نفع آن‌ها باشد. موازنه حاوی شرایطی است که در آن صرفاً یک دولت به‌طور مستقیم از ناحیه دولت متخاصم مورد تهدید قرار نمی‌گیرد، بلکه برای حفظ منافع امنیتی بلندمدت خود، تصمیم به موازنه علیه دولتی می‌گیرد که در شرایط مختلف، در هر کجا که باشد، در برابر آن اقدام به موازنه می‌کند (Schweller, 2004). در چنین شرایطی، وقتی دولتی طی اتحادی نتواند اقدام به موازنه علیه دولت متخاصم کند یا واکنش کارآمدی نسبت به تهدید مورد نظر نداشته باشد، «کسری موازنه»^۲ اتفاق می‌افتد. مارک هاس، با بهره‌گیری از ایده کسری موازنه شولر در تبیین اتحادهای خاورمیانه، معتقد است که رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه مبتنی بر ایدئولوژی و نوع نظام سیاسی متحدان بالقوه است. اگر فاصله ایدئولوژیکی دولت‌ها با متحدان بالقوه زیاد باشد یا از نوع نظام سیاسی یکدیگر برداشت تهدید داشته باشند، به‌رغم پیش‌بینی‌های موازنه قدرت، قادر به ایجاد اتحاد علیه قدرت متخاصم نمی‌شوند و دچار کسری موازنه در برابر آن می‌شوند (Haas, 2014). این رویکرد می‌تواند چرایی عدم شکل‌گیری اتحاد فراگیر میان ترکیه-عربستان-اسرائیل علیه نفوذ منطقه‌ای ایران بعد از ۲۰۱۱ و در نتیجه کسری موازنه در برابر آن را تبیین کند.

ب. چارچوب امنیت رژیم و استثناگرایی خاورمیانه

شناخت روابط بین‌المللی خاورمیانه بدون فهم ساختارهای داخلی و منطقه‌ای که دولت‌ها درون آن عمل می‌کنند و همچنین بدون توجه به الگوهای همکاری، رقابت و منازعات دایمی موجود در این منطقه، غیرقابل فهم است. به تعبیر لوئیس فاوست، روندهای سیاسی خاورمیانه، ملاحظات نظری جهان‌شمول را به چالش می‌طلبند، مانع تعمیم‌دادن می‌شوند و در مقابل تبیین، مقاومت می‌کنند. زنجیره پیش‌بینی‌ناپذیر وقایع خاورمیانه از آغاز این قرن تأییدی بر این نظر

1. The Balance of Interests
2. Underbalancing

است (فاوست، ۱۳۹۸: ۲۴۸). ساختار ناهمگن و پیچیده خاورمیانه باعث شده که این منطقه در بی‌ثباتی و بحران دائمی به سر ببرد. این ساختار بحرانی به دلیل مداخله بی‌ثبات‌ساز قدرت‌های بزرگ شکننده‌تر هم شده است و دولت‌های منطقه همواره در وضعیت معمای امنیتی به‌سر می‌برند؛ به‌طوری‌که در خاورمیانه نمی‌توان به دولت متحدی کمک کرد، بدون آنکه دولت متخاصمی را تقویت نکرد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸). برای نمونه، اگر آمریکا با صدور تسلیحات راهبردی، موقعیت منطقه‌ای عربستان سعودی را تقویت کند، ناخواسته آن را در مقابل اسرائیل قوی کرده است. اگر ایران به‌منظور توسعه بازدارندگی دفاعی خود در برابر سیاست‌های متخاصمی آمریکا اقدام به تولید یا خرید تسلیحات پدافندی کند، از سوی دولت‌های عربی خلیج فارس برداشت تهدید امنیتی می‌شود. این ساختار ویژه خاورمیانه است که الگوی دوستی و دشمنی آن هنوز متأثر از اندیشه هابزی در رابطه با اولویت اصلی تأمین بقاست.

در مقایسه با سایر مناطق، محیط منطقه‌ای خاورمیانه منحصر به فرد است. منطقه‌گرایی در خاورمیانه به‌لحاظ نظری و تجربی متنوع‌تر و پیچیده‌تر از آن است که تصویرپردازی می‌شود. برخلاف دیدگاه‌های رایج، خاورمیانه منطقه‌ای بدون منطقه‌گرایی نیست. نیروهای بالقوه‌ای در خاورمیانه به‌ویژه جهان عرب با تأکید بر هویت، منافع و دغدغه‌های مشترک برای همکاری و همگرایی در منطقه وجود دارد که ائتلاف‌های چندگانه بر اساس معیارهای عرب و غیرعرب، شیعه و سنی، حافظ وضع موجود و تجدیدنظرطلب از نمونه‌های آن است. با وجود این، رقابت‌ها و بحران‌های داخلی، بی‌ثباتی، ناامنی رژیم‌ها، فقدان نهادهای کارآمد و نفوذ قدرت‌های خارجی مانع از شکل‌گیری اجتماع منطقه‌ای در خاورمیانه شده است (هینبوش و احتشامی، ۱۳۹۰). به‌تعبیر بری بوزان و اولی ویور، منطقه‌گرایی فرآیندی سیاسی است که در آن دولت‌ها و سایر بازیگران در پی اهداف و سیاست‌های مشترکی در داخل منطقه‌ای هستند و ممکن است در آخر، به‌جای اینکه به اجماع و همگرایی منجر شود، به انشقاق، قطب‌بندی و گروه‌بندی متعارض بازیگران در منطقه منجر شود (Buzan & Weaver, 2003). در این میان، منطقه‌گرایی در خاورمیانه همواره از فقدان مشروعیت دولت-ملت‌سازی، شکنندگی دولت‌ها، تأثیرات سوء اقتدارگرایی و مداخله بی‌ثبات‌ساز قدرت‌های خارجی آسیب دیده است که اصلی‌ترین نیروهای این عقب‌گردها پیامدهای ناشی از ناامنی رژیم‌هاست.

نگاهی اجمالی به ادبیات نظری اتحاد در روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که این رویکردها از نظر عملیاتی عمدتاً بر اتحادها در اروپا و تجربه‌های تاریخی غرب متمرکز بوده و به‌ندرت به تأیید مفروضه‌های خود در جهان غیرغرب پرداخته‌اند. در راستای آزمون ایده‌های اصلی خود، تقریباً تمامی این رویکردها به چرایی و چگونگی اتحاد قدرت‌های غربی در چارچوب‌های نهادمندی همچون سازمان ناتو اشاره کرده‌اند؛ اما استدلال تجربی قابل‌توجهی در ماهیت ائتلاف‌های مناطق غیرغربی مانند خاورمیانه ارائه نشده است. در این چارچوب نیز به نقش سیاست قدرت‌های بزرگ بیش از کنش‌گری سایر بازیگران تأکید شده است. برخلاف ساختارهای غربی، مفهوم دولت و امنیت معانی بسیار متفاوت و پیچیده‌تری در متن خاورمیانه دارد. اساساً زمانی که از مفهوم منافع ملی به عنوان چراغ راهنمای سیاست خارجی در بستر غرب سخن می‌گوییم، نمی‌تواند کارکرد مشابهی در متن خاورمیانه داشته باشد. در خاورمیانه، مرز مشخصی بین منافع ملی و منافع رژیم حاکم یا حتی امنیت دولت و امنیت رژیم وجود ندارد و دولت اغلب به مثابه رژیم حاکم در نظر گرفته می‌شود (Hinnebusch, 2003; Halliday, 2005). بنابراین، به‌رغم تأثیرات شرایط ساختاری و محدودیت‌های سیستمی، اینکه چه کسی و چه زمانی در مسند قدرت است، نگرانی‌ها و ترجیحات اصلی آن چیست و چه قرائتی از فرصت‌ها و محدودیت‌های سیستمی دارد، در خاورمیانه اهمیت دارد. بنابراین، معانی و قرائت متفاوتی از مفاهیم اصلی مانند دولت، امنیت، و منافع ملی در این جوامع مستفاد می‌شود و نیاز به بازنگری در مدل مسلط اروپامحور در فهم ماهیت اتحادهای خاورمیانه ضروری است.

توجه ویژه به رویکرد «امنیت رژیم» در فهم منطق اتحادهای خاورمیانه به ما کمک می‌کند که با گسست از مدل غرب‌محور از مفروضه‌های رویکردهای مختلف واقع‌گرایی، سازه‌انگاری و اقتصاد سیاسی در تبیین رفتار اتحادسازی دولت‌های منطقه بهره‌برداری کنیم. وضعیت اتحادها در خاورمیانه نه تنها ناظر بر معاهدات دفاعی سنتی میان دولت‌ها برای مقابله با تهدیدات خارجی است، بلکه اغلب ناشی از دغدغه‌های امنیت نظام سیاسی در داخل است. در این چارچوب، اتحادها به معنای ائتلاف فراملی میان نخبگان حاکم در کشورهای مختلف برای مقابله همزمان با تهدیدهای سنتی و تهدیدهای منبعث از سیاست داخلی آنهاست. زمانی که از

اهمیت بقای رژیم سیاسی حاکم سخن می‌گوییم، طبیعتاً متغیرهای اقتصادی و هویتی نیز به‌ویژه در رابطه با کشورهای ضعیف و شکننده منطقه برجسته می‌شود. به این معنا، اتحادها نه تنها شامل حمایت‌های نظامی، سیاسی و دیپلماتیک می‌شود، بلکه نیازهای اقتصادی دولت‌ها را نیز تأمین می‌کند تا از بقای رژیم سیاسی حاکم در صورت وجود بحران‌های اقتصادی اطمینان حاصل کند (Ryan, 2019: 8-9). تعریف موسعی از امنیت رژیم‌ها در اینجا وجود دارد که شامل تهدیدات داخلی و خارجی، اقتصادی و نظامی، مادی و گفتمانی می‌شود. به تعبیر بارنت، هرگونه چالشی که بقای رژیم سیاسی را تهدید کند یا حداقل از سوی نخبگان حاکم برداشت تهدید شود، به نحوی با امنیت رژیم مرتبط است (Barnett, 1998: 74). از این‌روست که امنیت رژیم به عنوان پلی نظری میان رویکردها و سطوح تحلیل مختلف ارتباط برقرار می‌کند تا تبیین جامعی از منطق اتحادها در خاورمیانه داشته باشد.

ائتلاف‌های مورد بحث در این مقاله بیش از آنکه مبتنی بر تعریف سنتی و معاهدات رسمی از اتحادها باشد (مانند پیمان سنتو یا بغداد)، ناظر بر چارچوب همکاری و حمایت متقابل میان دو یا چند واحد سیاسی به‌منظور حصول اهداف مشترک در سیاست منطقه‌ای است؛ به‌ویژه با توجه به اینکه برخی از اتحادها بین دولت‌ها و بازیگران غیردولتی است. به تعبیر اسنایدر، ائتلاف شکل غیرمعاهده‌ای و پویای اتحاد است که به‌صورت غیررسمی بین دو یا چند بازیگر انجام می‌شود و با دربرگرفتن حمایت‌های سیاسی و اقتصادی، صرفاً به امور نظامی و امنیتی محدود نمی‌شود (Snyder, 1991:128). این تمایز از آن رو اهمیت دارد که بسیاری از مطالعات نظری با در نظرگرفتن تجربه‌ها و رویه اتحاد دولت‌های غربی، اتحادها را به عنوان معاهدات امنیتی رسمی (مانند ناتو و ورشو) به‌کار می‌گیرند که در سیاست متغیر خاورمیانه به‌ندرت قابل شناسایی است. برخلاف رویه اتحادها در سیاست غربی، ائتلاف‌های غیررسمی مشخصه اصلی سیاست منطقه‌ای خاورمیانه است. به‌نظر می‌رسد که «ائتلاف»^۱ مفهوم دقیق‌تری برای توصیف صف‌آرایی‌های متغیر خاورمیانه باشد، اما در این مقاله از «اتحاد»^۲ نیز به این معنا استفاده می‌شود.

-
1. Coalition
 2. Alliance

رویکرد امنیت رژیم بر واقعیت‌های تجربی متفاوتی تأکید می‌کند که دولت‌های خاورمیانه و حتی اکثر کشورهای جهان سومی با آن مواجه هستند. تمرکز بر «رژیم» به جای «دولت»^۱ به عنوان بازیگر واحد، نگاه واقع‌گرایانه‌تری نسبت به رفتار اتحادسازی کشورهای خاورمیانه ارائه می‌کند که در آن منابع متنوع تهدیدها علیه امنیت و بقای رژیم حاکم مورد توجه قرار می‌گیرد؛ خواه این تهدیدها ماهیتی داخلی و سیستماتیک داشته باشند یا نظامی و اقتصادی. در این راستا، اتحادها واکنشی به تهدیدهای منبعت از این حوزه‌های مختلف است و تنها به چالش‌های نظامی سیستماتیک محدود نمی‌شود. از این رو، گزینه‌های اتحادسازی دولت‌ها به‌طور طبیعی محدود می‌شود و محاسبه هزینه-فایده نخبگان حاکم در دوری یا نزدیکی به یک ائتلاف متأثر از اولویت آنها در حفظ امنیت و تحکیم قدرت رژیم مستقر است.

به‌طور خلاصه، مشخصه‌های اصلی رویکرد امنیت رژیم در فهم ماهیت اتحادهای متغیر خاورمیانه به این صورت قابل بحث است: نخست، امنیت داخلی به‌اندازه نگرانی‌های امنیتی در سیاست خارجی اهمیت دارد و امنیت در چنین بستری، عوامل غیرمتعارف مانند حمایت اقتصادی برای حفظ ائتلاف سیاسی حاکم را نیز شامل می‌شود. دوم، مرزبندی بین امنیت داخلی و خارجی برای آن دسته از دولت‌های ضعیفی که به‌لحاظ اقتصادی وابسته هستند، بسیار کم‌رنگ است و این وضعیت باعث می‌شود آنها به‌منظور حفظ اقتدار شکننده خود نیاز مستمری به متحدان خارجی داشته باشند. سوم، ائتلاف‌ها نتیجه محاسبات استراتژیک و برداشت نخبگان از امنیت رژیم‌شان است که آنها را دائماً به سمت ارزیابی گزینه‌های مختلف در تأمین امنیت وجودی‌شان سوق می‌دهد. اگر دولت در شرایط بحران اقتصادی باشد، رهبران به‌دنبال متحدانی خواهند بود که نیازهای اقتصادی آنها را به‌ویژه از طریق کمک خارجی^۲ پاسخگو باشند. اگر دولت‌ها دارای توانمندی اقتصادی باشند، اما از نظر نظامی ضعیف باشند، به سمت ائتلاف با متحدانی متمایل می‌شوند که قابلیت‌های نظامی آنها را تقویت کنند. در وضعیتی که محیط داخلی و خارجی دائماً تغییر می‌کند، برداشت‌ها و برآوردهای رهبران از نیازهای راهبردی خود منجر به بی‌ثباتی الگوی اتحادها در خاورمیانه می‌شود. چهارم، ایدئولوژی، متغیر علی تعیین‌کننده در رفتار

1. State

2. Foreign Aid

اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه نیست. حتی در اوج سیاست هویتی خاورمیانه، ائتلاف‌ها اساساً واکنشی عمل‌گرایانه به نیازهای مادی تأمین بقا است. هرچند نقش ایدئولوژی در سیاست خاورمیانه غیرقابل اغماض است، اما نیروی محرکه اصلی در شکل‌دهی به اتحادهای خارجی نیست (Ryan, 2009; Gause, 2015; Bank and Valbjorn, 2012).

حتی در صورت تغییر اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای، پویایی‌های امنیت رژیم سیاسی همچنان عاملی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به گزینه‌های روابط خارجی و اتحادسازی دولت‌های عربی است. در واقع، گزینه‌های اتحادسازی دولت‌های عربی همواره گروه‌گان معمای امنیت داخلی و خارجی بر ساخته‌ی اذهان نخبگان آنهاست (Ryan, 2016:11). در چنین شرایطی، اینکه نخبگان سیاسی حاکم چه برداشتی از امنیت و ثبات رژیم سیاسی خود دارند، حائز اهمیت است. وقتی دولت‌ها با چالش‌های اساسی مواجه می‌شوند، نخبگان اقدام به بازتنظیم ائتلاف‌های سیاسی و اولویت‌های امنیت ملی در داخل و تغییر اتحادها در سیاست خارجی می‌کنند تا از امنیت رژیم سیاسی خود مطمئن شوند. به‌خاطر کم‌خطر بودن بازنگری در روابط خارجی و بالابودن مخاطرات بازسازی ائتلاف‌ها یا انجام اصلاحات داخلی، دولت‌های خاورمیانه در مواجهه با تهدیدات نوظهور علیه امنیت رژیم سیاسی خود اغلب به دستکاری در گزینه‌های سیاست خارجی و اتحادها سوق پیدا می‌کنند (Bank and Valbjorn, 2012). از این‌رو، یکی از دلایل اصلی سیالیت اتحادها در خاورمیانه، اجتناب دولت‌ها از ایجاد تغییرات فراگیر در سیاست داخلی و برون‌سپاری مواجهه با تهدیدات امنیت رژیم سیاسی حاکم از طریق گزینه‌های سیاست خارجی است.

می‌توان استدلال کرد که چارچوب امنیت رژیم، رویکردی برای فهم ماهیت و کارکرد ائتلاف‌های غیرعربی است و علاوه بر خاورمیانه، می‌تواند در سایر جوامع جهان سومی که به‌نحوی هنوز نسبت به تأمین امنیت رژیم‌های سیاسی‌شان دغدغه دارند، کاربست داشته باشد. در مطالعه اتحادهای خاورمیانه، شناسایی تهدیدات داخلی و خارجی ناظر بر بقای رژیم‌ها افق نظری ما را نسبت به فهم چندبعدی و تبیین چندمتغیره ائتلاف‌های سیال منطقه‌ای فراخ‌تر می‌کند. این بخش بر این ایده اصلی تأکید کرد که دولت‌های خاورمیانه بر اساس منافع نسبتاً غیرقابل‌سازش امنیت و بقای رژیم‌شان به اتحادی وارد یا خارج می‌شوند. در چنین چارچوبی، هیچ دولتی،

عرب یا غیرعرب، منافع یا اهداف ملی که به صورت سیستماتیک تعریف شده باشد، ندارد و منافع ملی چیزی جز منافع نخبگان حاکم در تحکیم قدرت و تأمین بقای نظام سیاسی خود نیست. این منافع رژیم سیاسی حاکم است که گزینه‌های سیاست خارجی و رفتار اتحادسازی دولت‌ها را هدایت می‌کند که در رأس آن تأمین بقای رژیم اولویت بی‌بدیلی دارد.

رژیم‌های سیاسی که به دنبال بقا برای مدت زمان طولانی هستند، باید قادر به تطبیق خود با محیط در حال تغییر داخلی و بین‌المللی باشند. چگونگی تطبیق‌پذیری و واکنش به تحولات محیطی نیازمند منابعی است که از طریق ائتلاف‌سازی با نیروهای داخلی و خارجی تأمین می‌شود. بسته به نوع نظام سیاسی و سطح پلورالیسم، دولت‌ها ائتلاف با نیروهای سیاسی داخلی یا اتحاد با بازیگران خارجی را در دستورکار قرار می‌دهند (Gause, 2015: 18). برای نمونه، رژیم‌های اقتدارگرا اغلب به اتحاد با نیروهای خارجی برای تأمین بقای خود متمایل می‌شوند، در حالی که دولت‌های شبه‌دمکراتیک، گزینه‌های ائتلاف داخلی را نیز مورد ارزیابی قرار می‌دهند. به همین دلیل، بسیاری از دولت‌های اقتدارگرای عربی کانون نفوذ قدرت‌های خارجی شده‌اند و نسبت به تقویت نیروهای متحد بالقوه داخلی خطر نمی‌کنند. از سوی دیگر، در حالی که دولت‌های غیرنفتی می‌توانند با تغییر قانون مالیات، بخشی از منابع اقتصادی خود را از داخل تأمین کنند، به دلیل ترس از انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی، ناگزیر به سمت جلب کمک‌های خارجی متمایل می‌شوند که نتیجه آن دنباله‌روی از ابتکارات قدرت‌های حامی در سیاست منطقه‌ای است. در چنین شرایطی، اتکای فراگیر به منابع حمایت‌های خارجی، این شرایط را برای رژیم حاکم فراهم می‌کند که تقاضای داخلی برای مشارکت سیاسی در امور کشور را خنثی کنند. به هر میزان که دولت‌ها وابستگی کمتری به حمایت‌های خارجی (اقتصادی-نظامی-امنیتی) داشته باشند، گزینه‌های بیشتری برای اتحادسازی به منظور تأمین بقای خود پیش‌رو دارند.

ج. امنیت رژیم و منطق اتحاد در خاورمیانه

در راستای آزمون ایده اصلی مقاله، در این بخش به بررسی تجربی ائتلاف‌های منطقه‌ای بعد از انقلاب‌های عربی می‌پردازیم که شامل طیفی از اتحادهای دو و چندجانبه میان دولت‌های عربی، قدرت‌های غیرعربی و بازیگران غیردولتی می‌شود. هرچند تمرکز این پژوهش بر مطالعه موردی

اتحاد خاصی نیست، اما مطالعه‌ی اجمالی رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه نشان خواهد داد که چگونه رژیم‌های سیاسی مشابه با نگرانی‌های امنیتی مشترک می‌توانند با یکدیگر متحد شوند و صفت‌بندی خود را حفظ یا تغییر دهند. اساساً تحولات افسارگسیخته بعد از انقلاب‌های عربی اغلب به عنوان نقطه ضعف منطقه‌گرایی در خاورمیانه در نظر گرفته می‌شود که همکاری و ائتلاف‌سازی در آن تصنعی بوده و اقدامات گذرا برای اتحادها در قالب تحلیل‌های دولت‌محور واقع‌گرا که سنگ بنای روابط بین‌الملل است، تبیین شده است (فاوست، ۱۳۹۸: ۲۸۵). اما نبود شبکه مؤثری از ترتیبات همکاری و نهادگرایی منطقه‌ای، بحران مشروعیت و فقدان دولت-ملت به معنای وستفالیایی آن، مانع از تحقق پیش‌بینی‌های دیدگاه‌های جریان اصلی شده است. در این میان، به نظر می‌رسد هنوز امنیت رژیم و نوع رژیم در تعیین موضع‌گیری‌ها و قابلیت‌های دولت‌های خاورمیانه برای همکاری و ائتلاف‌سازی نقش اساسی دارد.

در میانه موج اول انقلاب‌های عربی، نشست نوامبر ۲۰۱۱ سران اتحادیه عرب در قاهره در حالی برگزار شد که پادشاهی‌های خلیج فارس خود را در کنار نمایندگان انقلابیونی یافتند که به تازگی بر اساس سازوکارهای دمکراتیک جانشین رژیم‌های اقتدارگرای عربی شده بودند. دست‌کار اصلی اجلاس برای بسیاری از پادشاهی‌های عربی، این‌بار نه اسرائیل و ایران و حتی نه ظهور جریان‌های تکفیری، بلکه گسترش موج اعتراض‌های عمومی برای دمکراسی‌خواهی و مطالبات انقلابیون برای تغییر رژیم در سراسر جهان عرب بود. برای برخی دیگر، تهدید بزرگتر از ناحیه اصلاح‌طلبان و جنبش‌های انقلابی همچون اخوان‌المسلمین بود که نخبگان محافظه‌کار عرب را به شدت نگران کرده بود. قدرت‌یابی نیروهای اخوانی از طریق انتخابات، حزب النهضه به رهبری راشد‌الغنوشی در تونس و حزب آزادی و عدالت به رهبری محمد مرسی در مصر، منجر به شکل‌گیری اتحادی بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و برخی از پادشاهی‌های غیرعضو همچون مراکش و اردن شد تا به‌منظور جلوگیری از تسری انقلاب‌های مردمی به داخل خود اقدام به ایجاد نوعی مکانیزم امنیت رژیم دسته‌جمعی^۱ کنند (Ryan, 2015: 44). در این میان، اختلافات گسترده بر سر آینده نظام سیاسی در سوریه و همچنین، افزایش برخوردهای ایدئولوژیک سلفی-اخوانی در سراسر منطقه مانع از تحقق چنین سازوکاری شد.

کنش‌گری فعال قدرت‌های غیرعربی در معادلات در حال تغییر جهان عرب و کاهش تعهدات راهبردی ایالات متحده به متحدان عربی خود، هرچه بیشتر به برداشت تهدید پادشاهی‌ها در تأمین بقای امنیت رژیم سیاسی‌شان دامن زد. حمایت گسترده ترکیه و قطر از جنبش‌های اخوانی در سوریه، مصر، تونس و حمایت‌های مستمر ایران از گروه‌های شیعی به‌ویژه در یمن، عراق و لبنان موجب تشدید قطب‌بندی ایدئولوژیک و تغییر آرایش قدرت و در نتیجه بازآرایی اتحادها در منطقه شد. در این میان، نهایی شدن توافق هسته‌ای (برجام) بین ایران و گروه ۵+۱ در سال ۲۰۱۵ به مثابه شوک سیستماتیک، بسیاری از محاسبات و گزینه‌های امنیتی دولت‌های عربی محافظه‌کار را تحت تأثیر قرار داد. چنین برداشتی میان پادشاهی‌های عربی شکل گرفت که کاهش تعهدات امنیتی آمریکا به متحدان منطقه‌ای خود و کاهش احتمالی تنش در روابط تهران- واشینگتن موجب گسترش نفوذ ایران در خاورمیانه می‌شود و از این رو، ترس آنها نسبت به امنیت وجودی رژیم‌شان دوچندان شد (Lynch, 2016: 74-78).

در چنین وضعیتی، ائتلاف به رهبری سعودی به سمت واردکردن متحدان جدیدی همچون اسرائیل و ترکیه علیه تهدید ناشی از نفوذ منطقه‌ای ایران در خاورمیانه حرکت کرد و از این دوره به بعد گزینه‌های نظامی به اولویت کنش‌گری پادشاهی‌های عربی تبدیل شد که نمونه آن را در جنگ یمن شاهد هستیم. با وجود این، نگرانی‌های سنتی از نیات یکدیگر و وجود نوعی معمای امنیتی میان متحدان مانع از کارآمدی و پایداری چنین ائتلاف‌هایی علیه ایران شد. ایران یکی از محورهای اصلی سفر نوامبر ۲۰۱۵ رئیس‌جمهور اردوغان (به دعوت ملک سلمان) به ریاض بود، اما خوانش‌های متفاوت و گاهاً متعارض دو کشور از معادلات در حال تغییر منطقه‌ای به‌ویژه جهان عرب مانع از اتحاد آنها شد که بی‌اعتمادی متقابل در پرونده قتل خاشقچی و طرح اطلاعاتی بن‌سلمان برای ایجاد بحران در داخل ترکیه به‌منظور تضعیف دولت اردوغان به اوج خود رسید (Middle East Eye, June 2018). انقلاب‌های عربی، جنگ سوریه، ظهور داعش و توافق هسته‌ای ایران شوکی سیستمی به سازوکارهای امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ وارد کرد که در هرکدام رفتار اتحادسازی دولت‌های عربی به‌طور قابل ملاحظه‌ای متأثر از نگرانی‌های آنها از امنیت رژیم‌های سیاسی‌شان بوده است. اساساً

خوانش و نیت دولت‌های منطقه برای ورود به صف‌آرایی منطقه‌ای با یکدیگر متفاوت است؛ چون برداشت تهدید متفاوتی از امنیت وجودی‌شان دارند.

برای نمونه، اقدام دولت‌هایی همچون اردن، مراکش، سودان و مصر برای حمایت دیپلماتیک و حتی ارسال نیروهای نظامی به کمک ائتلاف عربستان سعودی در جنگ یمن بیش از آنکه ریشه در تهدیدات ناشی از قدرت‌یابی حوثی‌ها یا نفوذ منطقه‌ای ایران داشته باشد، تلاشی در راستای جذب سرمایه و کمک‌های اقتصادی از پادشاهی‌های خلیج فارس است تا بقای خود را در برابر فشارهای داخلی تأمین کنند. از این رو، تداوم کمک‌های اقتصادی از سوی دولت‌های خلیج فارس ارتباط مستقیمی با امنیت رژیم‌های سیاسی اردن، مصر و سایر دولت‌های ضعیف منطقه دارد و آنها را ناگزیر به دنباله‌روی از ابتکارهای منطقه‌ای ائتلاف سعودی می‌کند. بر این اساس، رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه تابعی از فوریت تهدیدهای متناظر بر امنیت نظام سیاسی آنهاست. به همین دلیل، هرچند آنها حول تهدید مشترکی مانند تروریسم یا ایران متحد می‌شوند، اما هرکدام برداشت متفاوتی از تهدیدهای امنیتی خود دارند. برای عربستان سعودی و بحرین، تهدید اصلی نفوذ ایران در منطقه و حتی سیاست داخلی آنهاست، در حالی که فوری‌ترین تهدید علیه امنیت رژیم سیاسی امارات و مصر، نفوذ شبکه اخوان‌المسلمین و برای اردن، ظهور جنبش‌های سلفی و جریان‌های تکفیری در داخل مرزهای این کشور است.

در تصویر کلان، خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ در وضعیت چندقطبی قدرت و ایدئولوژی قرار داشت. منازعه‌ی فراگیری میان قطب‌های قدرت شیعی، اخوانی و سلفی در کانون‌های مناقشات منطقه‌ای در جریان است. در چنین شرایطی، احتمال اتحاد قطب‌های قدرت علیه قدرت دیگر به دلیل ترس از آمال ایدئولوژیکی متحد بالقوه بسیار ناچیز است. از این رو، اختلافات ایدئولوژیکی میان متحدان بالقوه مانع از موازنه‌سازی کارآمد در برابر تهدیدهای بالقوه و در نتیجه کسری موازنه در برابر قدرت تهدیدگر می‌شود (Haas, 2014: 726). عربستان سعودی و ترکیه هر دو نفوذ منطقه‌ای ایران به‌ویژه در سوریه و عراق را تهدید تلقی می‌کنند، اما نمی‌توانند علیه ایران متحد شوند؛ چون عربستان از مدل دمکراتیک اسلامی ترکیه و حمایت آن از جنبش‌های انقلابی اخوان‌المسلمین در جهان اهل سنت نگرانی جدی دارد. در حالی

که عربستان سعودی به دنبال تضعیف نفوذ منطقه‌ای ایران در محیط پیرامونی خود است، شبکه اخوان المسلمین را سازمان تروریستی اعلام می‌کند. از سوی دیگر، به‌رغم تلاش واشینگتن برای عادی‌سازی روابط بین اسرائیل و عربستان سعودی برای موازنه‌سازی علیه نفوذ ایران، نخبگان سعودی بنا به دلایل ایدئولوژیکی و پیامدهای احتمالی آن در موازنه قدرت داخلی، اقدام به ایجاد روابط دیپلماتیک رسمی با تل‌آویو نمی‌کنند. بنابراین، کسری موازنه در وضعیت چندقطبی ایدئولوژی به شدت ریشه در ترس از امنیت رژیم‌های سیاسی متحدان بالقوه دارد.

بر این اساس، رهبران خاورمیانه همواره نسبت به پیامدهای داخلی ائتلاف‌های ایدئولوژیکی فراملی نگرانی دارند و با متحدان بالقوه‌ای که ساخت ایدئولوژیکی دولت‌شان در تضاد با مشروعیت رژیم‌های سیاسی آنهاست، وارد اتحاد نمی‌شوند (Gause, 2015; Rubin, 2014) زیرا بنیان‌های مشروعیت و امنیت نظام سیاسی مستقرشان را تضعیف می‌کند. این استدلال به‌خوبی نشان می‌دهد که چرا هرگز اتحادی میان قدرت‌های سنی (عربستان، ترکیه، مصر، اردن و دولت‌های عربی خلیج فارس) علیه ائتلاف شیعی ایران شکل نگرفت و در مقابل، اولویت امنیت رژیم در اتحادسازی تا چه میزان می‌تواند دلایل اتحاد عربستان سعودی با پادشاهی‌های جهان عرب و دولت ضد‌اخوانی ژنرال السیسی در مصر و همچنین، ائتلاف راهبردی ترکیه با قطر و سایر نیروهای اخوانی در جهان اهل سنت را تبیین کند. اساساً از نظر تاریخی نیروهای اخوانی از قدرت‌های سنی برداشت تهدیدی بیشتری نسبت به ائتلاف شیعی ایران دارند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۶۲). حتی پیوندهای ایدئولوژیکی بین ایران و گروه‌های شیعی منطقه به‌ویژه حزب‌الله، حشدالشعبی و حوثی‌ها (هرچند زیدی هستند) نیز عامل اساسی در رفتار اتحادسازی ایران و ایجاد هم‌سرنوشتی در تأمین امنیت نظام سیاسی متحدان است. در چنین شرایطی، به‌دلیل پیامدهای بالقوه سیاست داخلی در شراکت آشکار با تل‌آویو، اسرائیل نمی‌تواند متحدی قابل پذیرش برای هیچ‌یک از دولت‌های منطقه شود.

از سوی دیگر، انگیزه‌های اقتصادی نیز متغیر مهمی در ائتلاف‌سازی دولت‌های ضعیف‌تر با قدرت‌های منطقه‌ای دارد که به‌منظور تأمین بقا در برابر بحران‌های اقتصادی ناگزیر به سمت راهبرد دنباله‌روی متمایل می‌شوند. مصر بعد از کودتای ۲۰۱۳ نمونه آشکاری در این مورد

است. بلافاصله بعد از اینکه ژنرال فتاح السیسی قدرت را در مصر به دست گرفت، برای مصون ماندن از پیامدهای بحران‌های اقتصادی داخلی حدود ۵ میلیارد دلار از عربستان سعودی، ۴ میلیارد دلار از کویت و ۲ میلیارد دلار از امارات متحده عربی کمک مالی دریافت کرد. تاکنون قاهره بیش از ۱۰ میلیارد دلار کمک خارجی از عربستان دریافت کرده و ریاض از سال ۲۰۱۶ متعهد شده که آرامکو به مدت پنج سال، ماهانه یک میلیون بشکه نیازهای نفتی مصر را تأمین کند (Kamrava, 2018: 14). ژنرال السیسی که پروژه کودتای خود را با حمایت پادشاهی‌های عربی پیش برده بود، برای بقای حکومت نظامی خود ناچار به حضور در ائتلاف بین‌المللی علیه اخوان المسلمین در سوریه، یمن و لیبی بود. در مقابل، قاهره ناگزیر ائتلاف سعودی را در معادلات منطقه‌ای به‌ویژه یمن همراهی کرده و قابلیت‌های نظامی این کشور اهمیت زیادی در محاسبات راهبردی شیوخ خلیج فارس به منظور مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی دارد.

همراهی بحرین با ائتلاف سعودی نیز هرچند دارای انگیزه‌های اقتصادی نیست، اما ترس منامه از تحركات شیعیان این کشور و نفوذ منطقه‌ای ایران دقیقاً ناظر بر تأمین امنیت وجودی رژیم آل خلیفه است. مداخله نظامی سپر جزیره^۱ در ناآرامی‌های داخلی بحرین (۲۰۱۱)، دعوت از مراکش و اردن برای عضویت در شورای همکاری خلیج فارس و امضای موافقت‌نامه امنیت مشترک^۲ بین اعضای شورا به‌همراه اردن و مراکش در نوامبر ۲۰۱۲ به منظور مقابله با ناآرامی‌ها و انقلاب‌های بالقوه داخلی، همگی تلاش‌هایی در راستای شکل‌دهی به ائتلاف ضدانقلابی پادشاهی‌های سنی به‌منظور تأمین بقا ارزیابی می‌شود (Yom, 2016; 74). در چنین چارچوبی، اقدام پادشاهی‌های عربی برای تعلیق روابط دیپلماتیک با دولت‌های دمکراتیک تونس و مصر در سال ۲۰۱۲ و توقف کمک‌های مالی به آنها و همچنین، محاصره قطر به دلیل حمایت از نیروهای اخوانی منطقه در سال ۲۰۱۷ قابل فهم‌تر می‌شود. در این میان، اینکه دولت‌هایی همچون عمان، مصر و قطر حضور فعالی در ائتلاف سعودی علیه ایران ندارند و اغلب جانب بی‌طرفی را در پیش گرفته‌اند، با این واقعیت مرتبط است که

-
1. Peninsula Shield
 2. Joint Security Agreement

رهبران آنها برخلاف همسایگان خود، از نفوذ ایران برداشت تهدید ندارند و امنیت وجودی رژیمشان را از ناحیه ایران در خطر نمی‌بینند.

علاوه بر برخوردهای ایدئولوژیکی و انگیزه‌های اقتصادی، تهدیدات امنیتی ناشی از روندهای بی‌ثبات‌ساز در ژئوپلیتیک در حال تغییر خاورمیانه که به‌نحوی امنیت رژیم‌های سیاسی دولت‌های منطقه را متزلزل می‌کند، نقش مهمی در رفتار اتحادسازی دولت‌ها دارد. برای نمونه، برآمدن استراتژیک کردهای سوریه و نفوذ سرزمینی آنها در کانتون‌های خودمدیریتی روژوا بیش از تهدید داعش و نفوذ ژئوپلیتیکی قدرت‌های رقیب، به‌گزینه‌های روابط خارجی و اتحادسازی ترکیه شکل داده است؛ زیرا تهدید امنیتی کردهای سوریه به‌صورت مستقیم سیاست هویت‌کردی در داخل ترکیه و در نتیجه امنیت ملی این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. اقدامات آمریکا در تسلیح و تجهیز نیروهای کردی دمکراتیک سوریه^۱ و بازوی نظامی آن یعنی یگان‌های مدافع خلق^۲ برای دستیابی به اهداف میدانی خود در سوریه، نقطه کانونی گسست در روابط ترکیه با متحدان غربی به‌ویژه آمریکا است. با توجه به قدرت‌یابی نیروهای کردی ترکیه و ورود آنها به پارلمان این کشور (حزب دمکراتیک خلق‌ها) در انتخابات ژوئن ۲۰۱۵ و همچنین، حمایت مالی برخی از کشورهای عربی از کردهای سوریه، آنکارا بیش از پیش نسبت به تهدید امنیتی ناشی از تحرکات کردی در منطقه حساس شد.

در چنین شرایطی، ترکیه با دوری از متحدان غربی و بازنگری در سیاست‌های سوریه‌ای خود به سمت ائتلاف‌های جایگزین متمایل شد که روسیه و ایران در رأس آن قرار دارند (گل‌محمدی، ۱۳۹۸: ۱۲۱). در سایه گفتگوهای سه‌جانبه آستانه، ترکیه چندین منطقه عاری از تنش^۳ تأسیس کرد و سه عملیات نظامی در کانتون‌های تحت مدیریت شبه‌نظامیان کردی انجام داد. چرخش در رفتار اتحادسازی ترکیه در مسئله کردی ناظر بر تهدیدهایی است که امنیت ملی این کشور را نشانه گرفته بود و طبیعتاً می‌تواند بقای رژیم سیاسی حاکم را به خطر اندازد. منطق موازنه قدرت و موازنه تهدید در مطالعه ماهیت اتحادها در خاورمیانه این نتیجه را پیش‌روی ما می‌گذارد که

-
1. The Kurdish Democratic Party (PYD)
 2. The Kurdish People's Protection Units (YPG)
 3. De-escalation zones

هرگز نمی‌توانیم شاهد ائتلاف و همکاری راهبردی بین ایران و ترکیه به عنوان دو قدرت رقیب در معادلات در حال تغییر منطقه‌ای باشیم. اما منطق امنیت رژیم، خروجی متفاوتی را ارائه می‌کند. وقوع کودتای نافرجام جولای ۲۰۱۶ نقطه عطفی در بازسازی متحدان داخلی و خارجی دولت اردوغان است. برخلاف متحدان غربی، مسکو و تهران بلافاصله از حکومت مستقر اردوغان در مقابل کودتاچیان حمایت کردند. ابهام در واکنش متحدان سنتی و رقبای عربی، این برداشت تهدید را میان اتاق فکر اردوغان ایجاد کرد که غرب و برخی از دولت‌های عربی با پشتیبانی از کودتاچیان «پروژه عبور از اردوغان» را کلید زده‌اند (گل محمدی، ۱۳۹۸: ۱۱۲).

بعد از کودتا، دغدغه تامین بقای دولت مستقر نقش اساسی در هدایت سیاست خارجی و رفتار اتحادسازی ترکیه داشته که در نزدیکی راهبردی روابط ترکیه و ایران نیز نمود عینی پیدا کرده است (Yücesoy, 2019: 3). با وجود اولویت‌های متعارض در سیاست منطقه‌ای به‌ویژه در سوریه، ترکیه و ایران در مسئله محاصره قطر (مناقشه بین قطر و پادشاهی‌های خلیج فارس)، همه‌پرسی آوریل ۲۰۱۷ استقلال کردستان عراق و سیاست‌های خصمانه آمریکا علیه دو کشور، گام‌های مشترکی اتخاذ کردند. از این رو، نزدیکی راهبردی دولت اردوغان به روسیه و ایران در واقع به‌عنوان اقدامی هوشمندانه برای ایجاد موازنه فراگیر به‌منظور تأمین امنیت رژیم سیاسی ترکیه در برابر تهدیدات داخلی و خارجی ارزیابی می‌شود. علاوه بر مواردی که به‌صورت اجمالی مورد بررسی قرار گرفت، نمونه‌های دیگری از منطق اتحادها در خاورمیانه وجود دارد که می‌توانند کاربردی عینی امنیت رژیم در شکل‌دهی به ائتلاف‌های سیال منطقه‌ای را به آزمون بگذارند. در این میان، چرایی اتحاد دیرینه بین ایران و سوریه، ایران و عراق پس‌اصدام، اتحاد فراگیر بین ایران و گروه‌های متحد شیعی (حزب‌الله، انصارالله و حشدالشعبی) در قالب جبهه مقاومت، چرایی دنباله‌روی کردهای منطقه از ایالات متحده، اتحاد نوظهور دولت وفاق ملی فائز سراج با ترکیه به‌منظور تأمین بقای خود در برابر ژنرال خلیفه حفتر، اتحاد گریزناپذیر پادشاهی اردن با پادشاهی‌های خلیج فارس و چرایی عدم اتحاد دولت‌های اسلامی علیه طرح معامله قرن آمریکا و سیاست‌های تخاصمی اسرائیل در الحاق بخش‌های دیگری از سرزمین‌های اشغالی، از دیگر مواردی هستند که موشکافی ماهیت آنها، ایده اصلی امنیت رژیم در شکل‌دهی به اتحادهای خاورمیانه را تقویت می‌کنند.

ارائه بحث تفصیلی از موارد مختلف فوق، در گنجایش شکلی و محتوایی این مقاله نیست. اما می‌توان در نوشتارهای جداگانه‌ای هریک از این موارد را با جزئیات و داده‌های بیشتری مورد پژوهش قرار داد.

نتیجه‌گیری

این مقاله به منظور تبیین سازوکار اتحادهای ناپایدار در خاورمیانه پس‌انقلاب‌های عربی تلاش کرد تا چارچوب نظری جایگزینی نسبت به پارادایم مسلط غرب‌محور در ادبیات اتحادها در روابط بین‌الملل خاورمیانه ارائه کند. تأکید صرف بر مدل غربی و تلقی از اتحادها به عنوان معاهدات دفاعی رسمی میان دولت‌ها، افق نظری ما را در فهم پیچیدگی‌های روابط و واقعیت‌های تجربی ائتلاف‌های خاورمیانه محدود می‌کند؛ همان‌گونه که به‌ندرت می‌توان چنین اتحادهایی را در تاریخ مدرن خاورمیانه شناسایی کرد و در صورت وجود نیز متأثر از ابتکار قدرت‌های غربی بوده است. برخلاف نظریه‌های رایج اتحادها که نقش پویایی‌های سیاست داخلی و امنیت نظام‌های سیاسی را نادیده می‌گیرند، رویکرد امنیت رژیم، منابع چندگانه تهدیدات داخلی و خارجی، نظامی و اقتصادی و مادی و گفتمانی با تأکید بر اهمیت برداشت رهبران حاکم از محیط در حال تغییر داخلی و بین‌المللی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در عین حال، رویکرد امنیت رژیم، نقش عوامل سنتی همچون آنارشی، توزیع قدرت، امنیت دولت و تهدیدهای نظامی خارجی را نادیده نمی‌گیرد.

مقاله چنین ایده‌ای را مطرح کرد که به‌رغم تغییر شرایط ساختاری و اهمیت‌یافتن موضوعات سیاست سفلی در شکل‌دهی به اتحادها در روابط بین‌الملل، منافع اصلی برای هریک از دولت‌های خاورمیانه هنوز تأمین بقا و امنیت رژیم سیاسی آنها در برابر تهدیدهای بالقوه داخلی و خارجی است. دولت‌های خاورمیانه اغلب نظام سیاسی خود را به‌مثابه دولت در معنای عام خود در نظر می‌گیرند و تأمین بقای رژیم سیاسی خود را به‌نحوی به امنیت ملی گره می‌زنند؛ به این صورت که امنیت ملی به معنای امنیت نظام سیاسی مستقر آنها تعریف می‌شود و در این میان، بقای رژیم سیاسی، اصلی‌ترین دغدغه امنیتی در شکل‌دهی به رفتار اتحادسازی دولت‌های خاورمیانه قلمداد می‌شود. بر این اساس، اتحادها به عنوان ائتلاف‌های

فراملی میان متحدان بالقوه برای تأمین امنیت وجودی رژیم‌ها فرمول‌بندی می‌شود که ناظر بر تضعیف کارکرد دولت-ملت به معنای واحد سیاسی کل است.

تمرکز بر اهمیت حفظ امنیت رژیم، شکاف تاریخی داخلی بین نخبگان سیاسی و جامعه دولت‌های خاورمیانه را هرچه بیشتر آشکار می‌کند. انقلاب‌های عربی نشان داد که جامعه مدنی در بسیاری از کشورهای منطقه پویا و در حال رشد است. در حالی که رژیم‌های جمهوری عربی به تدریج ضعیف شده‌اند، پادشاهی‌های عربی تلاش می‌کنند تا خود را در مقابل اثرات بی‌ثبات‌کننده تغییر، حفظ و تثبیت کنند. واقعیت این است که دولت‌های خاورمیانه به‌ویژه رژیم‌های عربی در وضعیت بی‌ثبات و شکننده‌ای به سر می‌برند و با دستکاری گزینه‌های سیاست خارجی، در برابر هرگونه اصلاحات و تغییرات داخلی مقاومت می‌کنند. برخی از جمله یمن، لیبی و سوریه درگیر جنگ‌های داخلی هستند و برخی دیگر با توسل به هر ابزاری در مقابل اعتراضات عمومی و روندهای بی‌ثبات‌ساز محیطی مقابله می‌کنند. این وضعیت شامل قدرت‌های منطقه‌ای غیرعربی نیز می‌شود که هنوز مسئله تأمین بقای نظام سیاسی نخبگان حاکم از فوریت و اولویت بالایی در شکل‌دهی به رفتار اتحادسازی آنها برخوردار است که در نمونه ترکیه بعد از کودتا مورد بررسی قرار دادیم. با توجه به اینکه امنیت رژیم، نیروی محرکه دولت‌های خاورمیانه در سیاست خارجی‌شان است، ضرورت مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی گریزناپذیر است. از این رو، رفتار اتحادسازی آنها نیز به‌واسطه همین موضوع تأمین بقا و امنیت رژیم در مقابل تهدیدهای بالقوه داخلی و بین‌المللی هدایت می‌شود.

هرچند برخی دولت‌ها به‌صورت قابل‌توجهی بر توسعه توانمندی‌های دفاعی و بازدارندگی خود سرمایه‌گذاری کرده‌اند، اما وضعیت معمای امنیتی در ساختار امنیتی خاورمیانه و بحران مشروعیت داخلی باعث شده که نخبگان سیاسی همواره از امنیت رژیم‌شان برداشت تهدید داشته باشند. علاوه بر تبیین منطق ائتلاف‌های سیال در خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱، چارچوب امنیت رژیم به ما کمک می‌کند تا با فراخ‌ترکردن چشم‌انداز نظری خود نسبت به پویایی‌های اتحادسازی دولت‌های منطقه، از ائتلاف‌های احتمالی آینده نیز پیش‌بینی داشته باشیم. در صورتی که رهبران حاکم، از متحدان بالقوه نسبت به بقای خود برداشت تهدید داشته باشند، شکل‌گیری هیچ اتحاد باثبات و کارآمدی متصور نیست. در مقابل، اگر نخبگان سیاسی حاکم

تشخیص دهند که امنیت رژیم‌شان در صورت ائتلاف حتی با رقبای و دشمنان بالقوه تأمین می‌شود، تحقق چنین اتحادی محتمل است. به صورت عینی‌تر، اگر خاندان هاشمی اردن به این نتیجه برسد که تهدید اصلی علیه پادشاهی آن از ناحیه گروه‌های سلفی هم‌پیمان سعودی-اماراتی است، به سمت اتحاد با نیروهای داخلی اخوان‌المسلمین و ائتلاف منطقه‌ای ترکیه-قطر سوق پیدا خواهد کرد.

اگر شیوخ امارات متحده عربی به این برداشت برسند که نفوذ منطقه‌ای ایران تهدیدی علیه رژیم سیاسی آنها نیست، نه تنها حضور و کنش‌گری فعالی در ائتلاف سعودی نخواهند داشت، بلکه به سمت عادی‌سازی روابط با تهران حرکت می‌کنند. از سوی دیگر، اگر مصر به هر طریقی قادر به تأمین نیازهای اقتصادی خود باشد و تهدیدهای اخوانی را کم‌رنگ ببیند، بدون تردید از ابتکارهای منطقه‌ای ائتلاف سعودی دنباله‌روی نمی‌کند. اگر در ترکیه تغییر رژیم صورت گیرد و به جای دولت اردوغان، حکومتی غرب‌گرا بر سر کار آید، طبیعتاً نگاه متفاوتی به تداوم روابط راهبردی با ایران و روسیه خواهد داشت.

منابع

- فاوست، لوئیس (۱۳۹۸) *خاورمیانه بعد از قیام های عربی*، ترجمه ناصر پورابراهیم، انتشارات موسسه تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- گل‌محمدی، ولی (۱۳۹۸) برخورد نقش‌ها در خاورمیانه و تنش در روابط آمریکا و ترکیه، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال بیست و دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۸.
- هینه‌بوش، ریموند و انوشیروان احتشامی (۱۳۹۰) *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه رحمن قهرمانپور، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- الی ویور و بری یوزان (۱۳۸۸) *مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل*، ترجمه رحمن قهرمانپور، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول ۱۳۸۸.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۰) *تحولات جهان عرب: مفهوم‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه*، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارده، شماره ۲.
- Allinson, Jamie (2016) **The Struggle for the State in Jordan: The Social Origins of Alliances in the Middle East**. London: I.B. Tauris.
- Barnett, Michael N. (1998) **Dialogues in Arab Politics: Negotiations in Regional Order**. New York: Columbia University Press.
- Bilgin, Pinar (2004) **Regional Security in the Middle East: A Critical Perspective**. London: Routledge.
- Buzan, B. and O. Weaver (2003) **Regions and Powers: The Structure of International Security**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Darwich, May (2018) Great and Regional Powers in the Middle East: The Evolution of Role Conceptions, **The Project on Middle East Political Science (POMEPS)**, No.34 March, 2019.
- David, Stephen R. (1991) Explaining Third World Alignments, **World Politics**, Vol. 43, No. 2.
- Gause, F. Gregory (2015) Ideologies, alliances, and underbalancing in the new Middle East Cold War, in International Relations Theory and a Changing Middle East, **Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies**, Vol. 16.
- Haas, Mark L. (2014) Ideological Polarity and Balancing in Great Power Politics, **Security Studies**. Vol. 23, No. 4.
- Halliday, Fred (2005) **The Middle East in International Relations: Power, Politics and Ideology**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hinnebusch, Raymond (2003) **The International Politics of the Middle East**. Manchester: Manchester University Press.
- Kamrava, Mehran (2018) Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order, **International Studies Journal (ISJ)**, Vol. 14, No. 4.
- Lynch, Marc (2016) **The New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East**. New York: Public Affairs.
- Mersheimer, J (2001) **The Tragedy of Great Power Politics**, New York: Norton.
- Rubin, Lawrence (2014) **Islam in the Balance: Ideational Threats in Arab Politics**. Stanford: Stanford University Press.

- Ryan, Curtis R. (2009) **Inter-Arab Alliances: Regime Security and Jordanian Foreign Policy**, Gainesville: University Press of Florida.
- Ryan, Curtis R. (2016) **Shifting alliances in the Middle East, in Great Decisions**, 2016 Edition, New York: Foreign Policy Association.
- Ryan, Curtis R. (2019) Shifting Alliances and Shifting Theories in the Middle East, in Shifting Global Politics and the Middle East, **Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies**, Vol. 34.
- Schweller, Randall (2004) Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing, **International Security**. Vol. 29, No. 2.
- Snyder, Glenn H. (1991) Alliances, Balance and Stability. **International Organization**. Vol. 45, No. 1.
- Snyder, Glenn H. (1997) The Security Dilemma in Alliance Politics. **World Politics**. Vol. 36, No. 4.
- Valbjørn, Morten (2019) Global/Regional IR and changes in global/regional structures of Middle East international relations, **The Project on Middle East Political Science (POMEPS)**, No.34 March, 2019.
- Valbjørn, M. and A. Bank (2012) The New Arab Cold War: rediscovering the Arab dimension of Middle East regional politics?. **Review of International Studies**. Vol. 38, No. 1.
- Walt, Stephen M. (1987) **The Origins of Alliances**. Ithaca: Cornell University Press.
- Yom, S. L. (2016) Collaboration and Community Amongst Arab Monarchies. In Transnational Diffusion and Cooperation in the Middle East, **Pomeps Studies**, No. 21.
- Yücesoy, Vahid (2019) The Recent Rapprochement Between Iran and Turkey: is it Durable or is it a Relationship of Convenience? **Turkish Studies**, Vol. 9, No. 3.